

رفرمیسم، پراگماتیسم و مسئله رهایی زنان!

در نقد پایه های فلسفی "کمپین یک میلیون امضا"

لیلا پرنیان

پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۸۸

این متن بر پایه سخنرانی ارائه شده در سمینار کارزار زنان در روز ۷ مارس ۲۰۰۹ تنظیم شده است. بحث من به موضوعی خاص اختصاص دارد، تلاش خواهم کرد شما را با پایه های فکری و فلسفی گرایش سیاسی جریانات رفرمیستی که تحت عناوین گوناگون از جمله امروزه تحت عنوان کمپین یک میلیون امضا در داخل و خارج از کشور در سال های اخیر فعالیت می کنند، آشنا کنم.

تمرکز بحث من حول سیاستهای ارتجاعی و ضد زن جمهوری اسلامی نیست. زیرا بر همگان بویژه رفقا و دوستانی که در این سالن حضور دارند مرز تمایز بین ما و دشمن اصلی جنبش زنان یعنی جمهوری اسلامی روشن است. شکاف و دره عمیقی بین ما و این حکومت مذهبی و زن ستیز موجود است. تنها چاره سرنگونی این حاکمان مردسالار است که سی سال کل جامعه ما را به قهقرا بردند و مسبب وحشیانه ترین اعمال علیه ما زنان بوده و هستند. هدف بحث من پرداختن به پایه های فکری جریانی در جنبش زنان است که آگاهانه می خواهد تاریخ مبارزاتی ما را تحریف کند، جنبش ما را از دست یابی به اهداف اساسی اش باز دارد، به راههای بیهوده منحرف کند، و در نهایت ستم و اسارت زنان بخصوص در سه دهه گذشته را به امری پذیرفته و قابل تحمل تقلیل دهد.

حتما شما نیز مانند من متوجه حضور گسترده ی مقالات فلسفی در برخی سایت های وابسته به کمپین یک میلیون امضا شده اید. شاید بسیاری از شما سلسله مقالاتی که در رثای فلسفه پراگماتیسم ترجمه یا نگاشته شده را مطالعه کرده اید. مصاحبه هایی را که با برخی استادان دانشگاهی در دفاع از این فلسفه صورت گرفته را دیده اید. اگر هم تا کنون نخوانده اید؛ پیشنهاد می کنم حتما این مقالات را بخوانید.

طرح مباحث فلسفی در جنبش زنان امری بسیار مثبت و ضروریست. زنان نیز برای رهایی خود نیاز به فلسفه دارند، نیاز به افق و آرمان روشن دارند. متأسفانه از سوی فعالین رادیکال جنبش زنان ایران کمتر به این بعد از نیاز جنبش زنان پرداخته شده است. هر جنبشی دیر یا زود باید نگرش و جهان بینی پایه ای خود را تعریف کند، ایدئولوژی و فلسفه خود را روشن کند. در جنبش فمینیستی غرب کم نبوده و نیستند زنان فمینیست مترقی که در این زمینه دخالتگری کرده و حتی سر منشا خدمات مهم در این زمینه شده اند. سیمون دوبوار یکی از آنان است.

طبیعی است که زنان نیز مانند سایر بخشهای تحت ستم جامعه اول علیه ستم هائی که بر آنها روا می شود سر به طغیان بر میدارند و به تناسب آگاه تر شدن، افق مبارزه خود را در مجموعه ای کلی قالب ریزی می کنند تا قطب نمای راهشان باشد. به عبارت دیگر، جهان بینی و فلسفه مبارزه خود را مشخص می کنند. به میان آمدن بحث فلسفه در جنبش زنان اجتناب ناپذیر است. این مبارزه که نیمی از بشریت را دربرمی گیرد، بعدی جهانی و تاریخی دارد و

نمی تواند نسبت به فلسفه و جهان بینی بی اعتنا بماند.

بی دلیل نیست که امروزه عده ای در جنبش زنان سراغ فلسفه پراگماتیسم رفته اند تا افق تنگ و معنای محدود خود از رهائی زنان را توجیه کرده و راهکار جستجوی آزادی زنان در چارچوب جمهوری اسلامی را مقبول جلوه دهند. برای روشن شدن منظوم مجبورم از برخی مدافعان کمپین نقل قولهایی را برای شما نقل کنم. مهرانگیز کار می گوید:

«می توان عاقبت اندیشی کرد و به فمینیسم ملایم و میانه رو و متعادل که متناسب با ویژگی های فرهنگی ایران است مجال داد تا خود را به صورت های گوناگون، دینی و غیر دینی، بومی و جهانی تعریف کند. اجازه داد تا ده ها مدرسه فمینیستی دائر بشود و متناسب با فرهنگ ایرانی از مجموع این مدرسه ها یک معدل به رسمیت شناخته بشود که این معدل با میانه روی و تعادل سازگار باشد. و در برابر فمینیسم افراطی و انفجاری که شاخه ای از فمینیسم است مقاومت ایجاد کند...» (۱)

دیگری از جلوه جواهری است که می گوید: «نیازی به تخریب نیست بلکه می توانیم تغییرات را با عمل اندیشیده از دل تجربه های روزمره به سمت بهبود تدریجی جهان، هر چند کوچک اما مداوم، هدایت کنیم.» (۲)

اولی به جمهوری اسلامی اندرز می دهد که مانع گرایش میانه رو و اصلاح طلب نشود؛ بگذارید آنها میدان دار مسئله زنان بشوند تا بتواند فمینیستهای افراطی را خنثی کرده و مانع از انفجاری شدن اوضاع شوند. دومی در همان راستا زنان را فرا می خواند که دنبال تخریب نباشید، دنبال خواستهای بزرگ نروید، گامهای بلند برندارید؛ به چارچوب های "ممکن" در جمهوری اسلامی بسنده کنید.

از نظر اینان تلاش برای ایجاد تغییرات بنیادین، تلاشی بیهوده و «خرابکارانه» است. رسیدن به دنیایی عاری از ظلم و ستم سراب و امیدی واهی است؛ مبارزه با کلیت ساختار زن ستیز میسر نیست. به عقیده آنان نباید برای تغییر حکومتی که شالوده اش ستم بر زن است، مبارزه کرد. به نظر آنان این تلاش، نه به تغییر و دگرگونی رهائی بخش جامعه بلکه منجر به تخریب آن می شود.

آنها می گویند «جنبش زنان (که منظور خودشان است) قصدش نابودی ساختارهای فرهنگی و اجتماعی موجود نیست و خواهان اصلاح تدریجی امور و تحول آرام و بخردانه کشور به سوی جامعه ای عادلانه تر و آزاد تر هستند.» (۳)

آنها هدف خود را کاهش درد و رنج زنان در چارچوب جمهوری اسلامی اعلام کرده اند و نه کسب آزادی و برابری. اما هشت سال سیاست «تحول آرام و بخردانه» ی دوم خرداد که اینان در رکابش بودند، چه کرد؟ مگر نه آنکه جاده را برای بدتر شدن وضع زنان کوبید و آماده کرد. واقعیت راهکارهای اینان برای جنبش زنان، پل زدن میان زنان و جمهوری اسلامی است. اینان هنوز می خواهند در همان جاده ی ورشکسته قدم بزنند. و برای اینکه ورشکستگی خود را بیوشانند، کارزارهای فلسفی تئوریک براه انداخته اند تا به زنان بیاوراند که شب همان روز است. سیاست پل زدن آنان، فلسفه خود را هم طلب می کند: فلسفه ای که اهداف پایه ای این سیاست را بهتر توضیح دهد، بیشتر توجیه کند، و بدان نزد همگان مشروعیت بخشد. در این راستاست که عده ای از منتسبین به کمپین سراغ فلسفه پراگماتیسم رفته اند. تا شاید از این طریق بتوانند به رفرمیسم در هم ریخته شان انتظامی بخشند، جلوه ای معقول و منطقی بدان دهند.

جالب اینجاست که آنان چنان از پراگماتیسم سخن می گویند که گویی به سحر جادویی بی نظیر دست یافته اند. آنان فمینیسم شان را به عقد پراگماتیسم در می آورند و با هیاهو ما را به جشن این ازدواج دعوت می کنند و می گویند: «فمینیسم و پراگماتیسم نه تنها در تفکر آرمانگرایانه خود همسازند، بلکه برای هم کاملاً مفید هستند.» (۴)

آنها صحبت از امیدهای "نوین" می کنند. امیدی که بقول خودشان مانند بقیه امید ها نیست، در گروهی تغییرات ناممکن نیست، در پی جهانی بدون ستم بر زنان نیست، از عیب های مانیفست کمونیست رهاست، ویژگی رستاخیزی ندارد و نمی گوید که باید همه چیز از نو ساخته شود نمی گوید که عدالت " فقط از راه سرنگونی قهر آمیز قابل حصول است" و همه چیز را به مالکیت خصوصی به مالکیت مرد بر زن ربط نمی دهد. (۵)

برای درک اینکه این ازدواج (عقد فمینیسم و پراگماتیسم) چگونه زنان را به بند می کشد باید کمی روی فلسفه پراگماتیسم مکت کنیم.

فلسفه پراگماتیسم از کجا آمد و چه می گوید؟

پراگماتیسم اشاره به فلسفه ای دارد که از اواخر قرن نوزدهم در آمریکا شکل گرفت و به مرور تکامل و گسترش یافت. بنیانگذاران اصلی این فلسفه پیرس، ویلیام جیمز، مید و جان دیویی بودند. این فلسفه در دوره ای شیوع یافت که امپریالیسم آمریکا پا به میدان جهانی گذاشت و به دنبال آن بود که نقش اصلی را در صحنه جهانی ایفا کند. پراگماتیسم از درون تضادهای خاصی که سرمایه داری آمریکا با آن روبرو بود سر بلند کرد. این فلسفه از ابتدای قرن بیستم بدل به فلسفه غالب در آمریکا شد و در کل جامعه رواج یافت. شاید بتوان عملگرایی را معادل پراگماتیسم دانست. اما اساساً منظور از عمل، در این دیدگاه فلسفی عمل موفقیت آمیز است. نه عمل به معنای گسترده تاریخی جهانی آن.

پراگماتیستها می گویند: حقیقت آن چیزی است که سودمند است. تنها معیار برای تشخیص حقیقت، مفید بودن فوری آن است. برای پراگماتیست ها، حقایق بنیادین و اثبات شده ی جامعه بشری، صرفاً حرف هائی بدرد نخورند و آرمان هائی که قدرت خود را از این حقایق بنیادین میگیرند، نه واقعی بلکه حداکثر آرزو هائی زیبا ولی دست نیافتنی اند. بعدها طی قرن بیستم این فلسفه نه تنها انعکاسی جهانی یافت حتی جنبشهای انقلابی نیز از نفوذ آن مصون نماندند. تاثیرات منفی این گرایش بر جنبشهای انقلابی مسئله ای است که باید بدان جداگانه پرداخت.

در اینجا بجاست که بطور مختصر به برخی از جنبه های مهم پراگماتیسم و تاثیرات آن بر جنبش زنان بپردازم:

پراگماتیسم در عرصه فلسفی و نگرشی

در عرصه فلسفی مهمترین ویژگی پراگماتیسم را - مانند تمامی فلسفه های موجود در جهان - در تعاریفی که این فلسفه از حقیقت می کند باید جست. آنگونه که پراگماتیستها (یا عملگرایان) می گویند حقیقت یا واقعیت، «به گونه ای آماده» در جهان واقعی وجود ندارد، بلکه «ضمن عملکرد ما در جهان به گونه ای فعالانه ساخته و پرداخته می شود.» (۶) بعبارت دیگر واقعیت عینی و حقیقت همان تجربه ما و نتیجه آن است، در غیر اینصورت وجود خارجی ندارند. پایه اصلی این فلسفه آن است که اگر چیزی بطور فوری مفید نیست، حقیقت ندارد. در نتیجه در سیاست باید به دنبال اعمالی رفت که "فایده مند" است. (۷)

شاید کمی بحث پیچیده شده باشد. اما برای اینکه روشن تر شود مثالی از همین پراگماتیستهای وطنی خود بزنیم. به بر-

خورد آنان به مسئله اسلام نگاه کنیم. همه می دانیم که یکی از پایه های نگرشی کمپین یک میلیون امضا این است که "اسلام با حقوق زنان در تضاد نیست!" همه می دانیم که این حکم حقیقت ندارد. اما از نظر اینان این گزاره یا حکم، حقیقت دارد زیرا برای آنان "مفید" است و مفید بودن آن در این است که گویا می تواند اینان را به مقصود برساند. همه آگاه هستیم که اسلام مانند تمام ادیان دیگر تاریخا در تضاد با حقوق زن قرار داشته و دارد. اینکه اسلام با حقوق زن تضاد ندارد یک دروغ آشکار است. اما کمپینی ها می گویند، باید برحسب فایده ای که این حکم یا گزاره دارد حقیقت یا کاذب بودنش را تعیین کرد. یا مثلا مهم نیست که تبلیغ حول آش نذری و انواع خرافات دیگر، آشکارا ضد زن و در تضاد با آگاهی و خرد است؛ مهم اینست که در این راه به اهداف کمپین کمک میرساند و به امضاها اضافه می شود.

خلاصه می توان چنین نتیجه گرفت که برای پراگماتیستها واقعیت و حقیقت و شناخت نسبی از حقیقت وجود خارجی ندارد، بلکه آنها خود را آزاد می گذارند تا تفاسیر خود را بر اساس تجارب خود و برحسب فایده ای که برای آنها قابلند درک و تعریف کنند. بعبارت دیگر تفاسیر و فهم خود را بر جای واقعیت و حقیقت بنشانند. مبنای فلسفه پراگماتیستی تحمیل تصورات، احساسات و منافع طبقاتی بورژوائی و خرده بورژوائی به جای حقیقت است. و یا همان گونه که پییرس بنیان گذار پراگماتیسم می گوید: "حقیقت برای ما آنچیزی است که باور داریم، و آنچه باور داریم برای ما حقیقت است." (۸)

در نتیجه از نظر پراگماتیستها، نزد بشر چیزی به نام شناخت علمی و تئوری علمی وجود ندارد. آنچه که موجود است باور است و نه علم. نتیجه آن می شود که نمی توان تعیین کرد که یک تئوری و یا یک نظر درست و یا غلط است، بلکه تنها می توان گفت که آن مفید است یا مضر. و تنها معیار معتبر، موفقیت در عمل است. حالا با توجه به این مسایل، این سوال پیش می آید که برای پراگماتیست ها نابرابری زنان تا چه اندازه یک واقعیت عینی مستقل از اذهان افراد است؟ پراگماتیستها برای این سوال جواب معینی ندارند چون برای این نگرش فلسفی چیزی به نام واقعیت مادی خارج از اذهان افراد، وجود خارجی ندارد. پراگماتیست ها پاسخ روشنی به این سوال ندارند که آیا نابرابری زنان درست است یا غلط! زیرا به اعتقاد آنان مضر یا مفید بودن آن بستگی به افراد دارد و چیزی نیست که یشاپیش معلوم باشد. حقیقت دارد چون مفید است، مضر است پس حقیقت ندارد. مشکل بتوان با منطق مفید و مضر بودن نابرابری میان زن و مرد را نشان داد. این نابرابری برای بخشهایی از جامعه - مانند طبقات حاکمه و همچنین مردان - مفید است پس می تواند برای آنها حقیقت داشته باشد. با این نگرش مشکل بتوان پایه ای نظری برای رهایی زنان فراهم کرد. طرفداران این فلسفه حتی زمانی که بر برخی از مسایل زنان انگشت می گذارند، از برخورد بنیادی به آن عاجزند. این نابرابری را نه در مناسبات حاکم (مناسبات طبقاتی و مناسبات میان مرد و زن)، بلکه در منفعت افراد معینی و در بهترین حالت در سیاستها یا حکومتهای معینی ارزیابی می کنند. این است آن نتیجه سیاسی که کمپینی ها در فلسفه پراگماتیسم جستجو می کنند. این است پایه فلسفی رویکردشان به مسئله ستم بر زن در ایران. این پایه فلسفی و آن نتیجه سیاسی است که از پای بست ویران است. و در واقع هشدار است که به آن دسته از زنانی که می خواهند علیه ستم بر زن مبارزه کنند. هیچ زنی هرگز نباید به طناب پوسیده ی کمپین اعتماد کند. جالب اینجاست، که در پایه ای ترین سطح، تفکر فلسفه پراگماتیستی مانند اغلب فلسفه های بورژوائی دیگر، آشکارا

خصالتی ضد زن دارد. یکی دیگر از پایه های جهان بینی پراگماتیسم " برسمیت شناختن " غریزه ذاتی" بشر است. ویلیام جیمز یکی از بنیان گذاران مکتب پراگماتیسم در آمریکا تئوری غریزه ذاتی را فرموله کرد. بنابراین تئوری او هر شخص دارای غرایز ذاتی و بیولوژیکی خاص است که جنبه ابدی دارد و در نتیجه غیر قابل تغییر است. یکی از این غرایز بدیده او غریزه مالکیت و میل به صاحب بودن است. البته او با صراحت سلطه ی مردان بر زنان را جزو چنین غریزه ای نگذاشته است اما نتیجه ی مستقیم نظریه ی او همین است که میل مردان به سلطه گری و مالکیت بر زن جزو غرایز ازلی و ابدی است و در نتیجه "حقیقت" است. بر پایه این غرایز است که بسیاری از زشتی ها و بیرحمی های جامعه سرمایه داری توجیه می شود

یکی دیگر از بنیان گذاران فلسفه پراگماتیسم جان دیویی است که بعنوان کشیش پراگماتیسم معروف است. وی نفوذ زیادی بر نظام آموزشی آمریکا و جهان اعمال کرد. دیویی روشهای سنتی آموزش را به نقد کشید و روشهای بورژوازی تر را به میدان آورد. از نظر دیویی انسانها باید بر مبنای غریزه خود آموزش ببینند. این غریزه است که تعیین می کند چه کسی دکتر و مهندس شود چه کسی کارگر و خانه دار. وظیفه نظام آموزشی تسهیل و رشد این غرایز است. در مکتب آموزشی دیویی وانمود می شود که گویا انگیزه خودبخودی کودک است که تعیین می کند در آینده او چکاره شود، و نه قوانین حاکم بر جامعه سرمایه داری. به واقع نظام آموزشی که از ابتدا جایگاه افراد را در سلسله مراتب اجتماعی تعیین می کند، مد نظر دیویی بود و بر این پایه بود که مدارس درجه بندی شده در جهان رواج یافت. فلسفه و روشهای پیشنهادی دیویی در آمریکا توسط یکی از همکاران زن دیوئی جین آدامز در ارتباط با موقعیت زنان نیز به کار بسته شد. وجه برجسته این پراتیک برگزاری کلاسهای آموزشی و به قصد تعلیم و تربیت زنان برای جذب در بازار کار بود.

ممکنست زنی بتواند با تکیه به این فلسفه و روش مبتنی بر آن به منفعتی سطحی و زود گذر دست یابد اما راه رهایی زنان با چنین فلسفه ای بهیچوجه ترسیم نمی شود. تئوری "غزیره ذاتی" ارتجاعی و ضد رهایی زنان است.

پراگماتیسم در عرصه متد

روشهای پیشنهادی این فلسفه برای تغییر، قابل توجه است. پیروان این فلسفه تاکید فوق العاده ای بر روند تدریجگراییانه برای تحقق خواسته های زنان می کنند. مثلا می گویند: "تغییراتی که مد نظر فمینیست های عمل گراست، تغییرات گام به گام، تدریجی و فرآیندی است." (۹) آنها جامعه مورد نظر خود را منطبق با " آرمانشهر فرایند" اثر جان دیویی می دانند. آرمانشهری که در اثر یک پروسه طولانی گام بگام بدست می آید. بدون اینکه گسستی جدی و تکان دهنده در مسیر تکاملی جامعه صورت گیرد. بدون اینکه ساختار نابرابر و مردسالارانه جامعه تخریب شود. بدیده پراگماتیستها هر گونه تلاشی برای تغییراتی که بخواهد بصورت سازمانیافته و سیستماتیک انجام گیرد به "تمامیت خواهی" منجر می شود.

آنها ریشه بسیاری از مسایل اجتماعی را اخلاقی می بینند. جان دیویی میگوید: «گفتن اینکه موضوع اخلاقی است به معنای آن است که در نهایت مسئله عبارت است از انتخاب و عملکرد شخصی. این آحاد جامعه هستند که باید این رفتار را جایگزین غرور و تعصب، جایگزین منافع طبقه و شخصی، جایگزین باورهایی که بدلیل آداب و پیوندهای احساسی اولیه عزیزی هستند، کنند. تنها با انتخاب و تلاش فعالانه آحاد بسیار است که میتوان به این نتیجه دست یافت. (۱۰)

تغییر اجتماعی در این منظر، مسئله مربوط به انتخاب فردی و تغییر اخلاقی فردی است. بدین ترتیب تغییر اجتماعی باید آهسته روزمره و تقریباً پروسه ابدی باشد. بدون آن که تئوری خاصی راهنمای عمل آن باشد. با طرح اخلاقی، مسئله تدریج گرایی در سطح سیاست به رفرمیسم می انجامد؛ در سطح اصلاح آحاد افراد جامعه محدود می ماند. و حداکثر به ایجاد مدرسه ها و آموزش اخلاقی افراد می رسد.

اما تنها مشکل این روش در آن نیست که به برخی روشهای خرده کارانه و حل مسایل از طریق تغییر آحاد جامعه منجر می شود. تغییر آحاد جامعه نیز امری ضروریست. امری که در فرایند مبارزه برای تغییرات اساسی بدست می آید. مشکل اصلی آن است که زمانی که اینان وارد تغییر عرصه های کلان می شوند خود را به همان ساختارها و نهادهائی متکی می کنند که سرمنشا ستم هستند و به تولید و باز تولید ستم یاری می رسانند. حقیقت را در چیزی جستجو می کنند که عاری از هر گونه حقیقتی است. از این نظر کمپینی ها شاید از نوع بدترین پراگماتیستها باشند. دنبال کسب تاییدیه از این یا آن آخوند رفتن، تلاش برای ایجاد برابری در دیه که یک قانون قرون وسطائی و ارتجاعی است بجای محو آن. اینهاست حقایق مفروض مدعیان آزادی زن در کمپین یک میلیون امضا.

مشکل این نیست که آنها به شیوه تدریجی اهداف خود را دنبال می کنند و یا قادر نیستند ببینند که تغییر تنها با جهش های تکان دهنده حاصل می شود. مشکل اینجاست که حاصل روش "تدریجی" و "بخردانه" ی اینان هیچ نخواهد بود بجز تقویت "ساختار تمامیت گرای" حاکم و تر و تازه کردن آن.

پراگماتیسم در عرصه سیاسی

روند نگرش فلسفی و متدها و سبک کار پراگماتیسم در عرصه سیاسی به گونه اجتناب نا پذیری به رفرمیسم منجر میشود. مشخصه اصلی پراگماتیسم در حیطه سیاست این عبارت است که "آنچه که ممکن است، مطلوب است." این عبارت تقریباً ترجیح بند هر مقاله و اظهار نظریه شان در هر زمینه است. این بار مفید بودن جای خود را به ممکن بودن می سپارد تا توجیهی شود برای پائین آوردن مدام سطح توقعات زنان. آنان از این طریق تسلیم طلبی و پائین آوردن افق ها را ایدئولوژیزه می کنند. و برای مقبول عامه کردن آن به استدلالات عامیانه متوسل می شوند که مگر بد است که وضع زنان "اندکی" بهتر شود! این "اندکی" است که مرتباً در حال آب رفتن و تبدیل به "اندک تر" شدن است. آنها غالباً مخالفت ما با رفرمیسم را مخالفت با رفرم جا می زنند. آنان برای محق جلوه دادن حرکت رفرمیستی و سازشکارانه خود به تاریخ متوسل می شوند اما تاریخ را با متدی که خود خواهانش هستند، بیان می کنند، یعنی آنگونه که برایشان مفید است یعنی خارج کردن تاریخ از زمان و مکان خود.

به یک نمونه از این ابراز نظرهای پراگماتیستی بپردازیم. برای مثال می گویند " ...بزرگترین انقلابی که در امریکا اتفاق افتاد، نه یک انقلاب ضدسرمایه داری، بلکه انقلابی اصلاحی بود. یعنی دو انقلاب عمده در جامعه امریکا به وقوع پیوست. یکی مربوط به جنبش زنان است و یکی مربوط به سیاهان....چپ ها معتقد بودند که مارتین لوتر کینگ آدم ساده لوحی است چراکه فکر می کند در نظام سرمایه دارانه و نژادپرست امریکایی، سیاهان می توانند به برابری برسند. در هند نیز برخی مارکسیست ها همین بحث را در برابر حرکت گاندی و نهرو مطرح می کردند. جنبش زنان ... در جهان نیز از این نقد مستثناء نبوده است." (۱۱)

اما این بزرگترین انقلاب در امریکا چه زمانی اتفاق افتاد. واقعیت این است که دهه ۶۰ و ۷۰ جنبش فمینیستی نه یک

حرکت "تدریجی" "بخردانه" بلکه یک حرکت انقلابی بود که بطور جهش وار سراسر اروپا و آمریکا را در بر گرفت. جنبش فمینیستی و مبارزه برای حقوق مدنی سیاهان خود بخشی از روندهای کلی تر انقلابی بود که در سراسر جهان جریان داشت. از جمله مبارزات آزادیبخش کشورهای جهان سوم و در راس آن مبارزه مردم ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا و همچنین تحولات انقلابی گسترده در چین سوسیالیستی آنزمان. در جنبش فمینیستی دهه های ۶۰ و ۷۰ نیز کسانی بودند که سعی می کردند دورنما و آرزوهای زنان را پائین کشیده و آن را به درون کانال های امن و بی خطر حکومتی سرازیر کنند. اما موفق نشدند. انقلاب نیز به پیروزی کامل نرسید. اما دگرگون شدن وضعیت زنان دقیقا بدلیل آن بود که زنان "غیر ممکن ها" را طلب کردند و برایش مبارزه کردند. رفرم بدون آنکه طالبینش با جسارت و از پائین علیه قدرت مبارزه کنند، هرگز بدست نیامده و نخواهد آمد. اما میان رفرمی که با مبارزه ی ستمدیدگان بدست می آید با رفرمی که حاکمان برای تداوم سلطه ی خود از بالا به اجرا می گذارند، تفاوت کیفی موجود است.

تفاوت هست میان رفرمی که نتیجه مراحم و الطاف آیت الله هاست با رفرمی که نتیجه مبارزات انقلابی زنان است. در حقیقت اگر اصلاحاتی به نفع زنان و یا سایر ستمدیدگان در هر جامعه ای انجام شده، در نتیجه انقلابات و مبارزات رادیکال از پائین بوده است. مبارزاتی که در فرآیندی پر پیچ و خم جهان را جلو سوق داده است. مبارزات سیاهان و زنان در آمریکا در دهه ۶۰ و ۷۰ بر مبنای خواست های اصلاح طلبانه و رفرمیستی بوجود نیامد. در واقع امثال مارتین لوتر کینگ و خواسته های رفرمیستی او نبود که جنبش سیاهان را آفرید، این فمینیستهای رفرمیست نبودند که باعث و بانی اصلاحات در مورد مسایل زنان شدند، بلکه در اثر اوضاع انفجاری و مبارزات سهمگین و خونین سیاهان و زنان بود که دولت های سرمایه داری اروپا و آمریکا عقب نشستند و تن به اصلاحاتی دادند.

سخن پایانی

ما زنان کمونیست و رادیکال به مطالبات مینی مالیزه ی بخش رفرمیست جنبش زنان اعتراض نداریم. بلکه این دورنمای مینی مالیزه شده ی آنان است که سدی در مقابل پیشروی جنبش زنان علیه جمهوری اسلامی و برای حداقل حقوق آزادی و برابری است. افقها و چشم اندازهایی که ممکن بودن جهانی عاری از ستم و استثمار را نفی می کنند و مدام ما را که برای تحقق چنین جهانی مبارزه می کنیم به باد حمله می گیرند؛ با افقی که اینان جلو می گذارند حتی از تحقق همان مطالبات مینی مالیزه هم عاجز اند.

اینان می خواهند سوار بر اسب پراگماتیسم، جنبه ی شورشگرانه ی جنبش زنان را خنثی کنند و آن را برای چک و چانه زدن با سرکوبگران و تعویض چند قانون ضد زن بسیج و سازماندهی کند. اینان می خواهند نقش لوتر کینگ و گاندی را در جنبش زنان ایران بازی کنند.

واقعیت این است که شکست انقلاب ایران، پاره ای خطاهای جنبش کمونیستی در قبال جنبش زنان و مهمتر از همه شکست انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین و تبلیغات گسترده امپریالیستها مبنی بر شکست کمونیسم، بسیاری از روشنفکران را در مورد دور نما و امکان تحقق انقلاب دچار شک و شبهه ساخته است. سطح توقعات آنان را پائین آورده است. در این چارچوبه است که ما با کسانی روبرو می شویم که برای رسیدن به افقشان، تمام تلاش خود را در عرصه تئوری و پراتیک بکار می برند تا به اصطلاح ثابت کنند که تنها راه رسیدن به برخی مطالبات زنان

از طریق حک و اصلاح وضع موجود میسر خواهد بود.

اما در مقابل افق دیگری در مقابل روی ما قرار دارد که می خواهد با تکیه بر جمعبندی از مبارزات صد سال گذشته زنان در ایران و بخصوص مبارزات سی سال گذشته و با تکیه بر پیشرو ترین مبارزات زنان در سطح جهان برای رهایی مبارزه کند. افقی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بعنوان عامل اصلی فرودستی زنان اولین قدم در راه رهایی زنان در دستور مبارزاتش قرار می دهد. افقی که بر تارکش نوشته شده تا زمانی که یک زن در دنیا تحت ستم باشد بواقع هیچکس آزاد نیست.

جنبش زنان در ایران برای پیشروی در جاده رهایی باید خود را بر پیشرفته ترین دستاوردهای زنان در سطح جهان بخصوص تحولات عظیمی که در نتیجه انقلابات سوسیالیستی حاصل شد، متکی کند. واقعیت این است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در شوروی و انقلاب ۱۹۴۹ چین نقطه عزیمت نوینی در مسیرهایی زنان از خود بجای گذاشتند. برای اولین بار در تاریخ بشر در این انقلابات مسئله رهایی زنان بطور آگاهانه در دستور کار قرار گرفت.

در شوروی درست بعد از انقلاب حقوق زن و مرد در کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برابر اعلام شد. کلیه حقوقی که در انقلاب های بورژوایی از زنان دریغ شده بود در شوروی بر آورده شد. هیچ دولت بورژوایی نتوانسته بود طی دهه ها یک صدم کاری که در انقلاب شوروی در اولین سال حکومت سوسیالیستی در رابطه با برابری زنان انجام پذیرفته بود را انجام دهد. تاریخ بشر و مشخصا جنبش رهایی زنان تا آن زمان چنین جهشی را بخود ندیده بود.

در چین سوسیالیستی ابعاد دگرگونی های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در زندگی زنان تکان دهنده بود. سنن ارتجاعی و پوسیده مانند بستن پای نوزادان دختر که در چین شایع بود به کلی از میان برداشته شد. افکار کهنه و روابط سنتی در کل جامعه به چالش کشیده شد و زنان فعالانه و با حقوقی مساوی به دخالت گری در تمام عرصه های حیات جامعه پرداختند. اگر چه واضح است که ستم هزاران ساله بر علیه زنان نمی توانست در طی مدت کوتاهی از حیات سوسیالیسم در شوروی و چین از بین برود، اما تحولاتی که در موقعیت زنان در این دو کشور سوسیالیستی سابق انجام پذیرفت راه واقعی دست یابی زنان به رهایی را نشان داد.

امروزه بشریت برای گذر از بن بست که جهان با آن روبرو شده نیازمند آن است که با جمعبندی نقادانه از تجارب مثبت و منفی انقلابات قرن بیستم راه را برای برپایی جوامعی انقلابی تر و شکوفاتر و دیرپاتر باز کند. فعالین جنبش زنان بیش از هر دوره ای نیاز دارند که در گیر این پروسه شوند تا افق و جهان بینی خود را روشنتر، علمی تر، عمیقتر و انقلابی تر از هر زمان جلو گذارند. اینجاست که انتخاب جهان بینی و فلسفه انقلابی و مبارزه برای تر و تازه کردن آن مقابل روی ما قرار می گیرد. اینجاست که باید فعالانه به بحث حول پیشرفته ترین تئوریهای علمی و کمونیستی در مورد مسئله زن دامن زنیم و در صف مقدم رهایی بشریت قرار بگیریم.

لیلا پرنیان

Leila-parnian@hotmail.com

منابع:

- ۱- سرنوشت مدرسه فمنیستی / مهرانگیزکار
- ۲- «امید» و «آرمانشهر» در فمنیسم عمل گرا/ جلوه جواهری
- ۳- «تاملی بر چالش ماه» گذار از جزم اندیشی/ علی میرسپاسی
- ۴- نقد فمنیست های عمل گرا به مدل «آرمانشهر فرآیند» دیویی / جلوه جواهری
- ۵- «آرمانشهر فرآیند»: آرمانشهر فمنیسم عمل گرا/ جلوه جواهری
- ۶- عمل گرایی نقدی بر فلسفه های کلان محور/ جلوه جواهری
- ۷- همانجا
- ۸- کتاب: شانس، عشق و منطق/ چارلز اس بییرس
- ۹- عمل گرایی نقدی بر فلسفه های کلان محور/ جلوه جواهری
- ۱۰- کتاب: مدرسه و جامعه/ جان دیویی
- ۱۱- اخلاق دمکراتیک، پراگماتیسم و جنبش یک میلیون امضا/ گفتگو با دکتر علی میرسپاسی / کاوه مظفری
- ۱۲- کتاب: اصول روانشناسی / ویلیام جیمز

برای مطالعه بیشتر به این منابع رجوع کنید:

- ۱- کتاب: مدخلی بر علم انقلاب/ لنی ولف
- ۲- کتاب: ماتریالیسم و امپریو-کریتیسیسم / لنین
- ۳- کتاب: پراگماتیسم فلسفه امپریالیستی / هری ولز
- ۴- چهار رساله فلسفی مائوتسه دون